

به اقتفای پدرم در توسل به علی برای حافظ

به مناسبت عید غدیر: ۱۸ ذیحجه ۱۴۲۶ برابر ۲۹ دی ۱۳۸۴

قصیده‌یی که ز دل در مدیح مولا گفت
هر آن چه از شرف و فخر آل طه گفت
زبان حال پسر را پدر چه زیبا گفت
که هر که دید، پسندید و آفرین‌ها گفت
به رمز یکصد و ده بار یا علیا گفت
پسر به سبک پدر با نیا هم‌آوا گفت:
که هل اتی به مدیحش علیا اعلا گفت
که «من رأنی» وقت شهود اسما گفت
کسی که پُر ز خدا شد ز بس خدایا گفت
که آدم از شرفش قصه‌ها به حوا گفت
به‌سود مردم قانون نوشت و یاسا گفت
نه من بگویم، این قول جمله دنیا گفت
بدان صفت که به **اسفار** خویش صدرا گفت
که شیخ اکبر اندر **فصوص** شتی گفت
به **کیمیای سعادت** چنان که **احیا** گفت
شفای تو نه به **قانون** اش ابن‌سینا گفت
هر آن‌چه در **رشحات** اش صفی اصفی گفت
از آن قیاس که فارابی و ارسطا گفت
که بایدم غم ناگفته با تو تنها گفت
کنون که شهنام اخطار کرد و حاشا گفت
یقین که پور تو حق گفت، نی که حلوا گفت
ترا پسر به جز از حق نوشت اگر یا گفت
به هفت سال شعیب آن‌چه را به موسی گفت
به موسی آن‌چه ز صدق و صفا صفورا گفت
ز سر حق که از آن سر بریده یحیا گفت
گهی به چاه و گهی در خفا به زهرا گفت
به‌جای شیرخدا خطبه خواند و فتوا گفت
سخن ز عشق وطن، موسی و مسیحا گفت
هر آن‌چه پیر خردمند و مرد دانا گفت
وز آن‌چه خضر به موسی به سیر دریا گفت
و ز آن‌چه رستم دستان به وقت هیجا گفت
سخن چنان‌که «الف، بامداد» و «نیما» گفت
که عشق پیر چو جنبید، کرد رسوا گفت
که طفل جانم در مکتبت الفبا گفت
که در مدیح توای شاه شعر غرا گفت

ببین به «ابن امین» تا چه نغز و شیوا گفت
بجای گفت و حقیقت نوشت و نغز سرود
هر آن‌چه در دل من بود، بر زبان آورد
صد آفرین به چنین شاعری که شعری ساخت
چو یکصد و ده بیت لطیف نغز سرود
«امین» و «ابن امین» گفت و پور «ابن امین»
علی عالی، آیین‌هی علو و علا
ولیی والسی والا، شه سریر ولا
پناه ملت و دین، پادشاه ملک یقین
امام اول، اشرف ز انبیای سلف
مقننی که به «فرمان مالک اشتر»
نه من بر اینم، عالم بر این عقیده بود
تو شخص کلی و انسان جامعی آری
ولی ملک ولایت بدان جلال و جمال
تویی همان بشر کاملی که غزالی
نجات داد **اشارات** از ظلاماتم
هر آن‌چه جامی نامی بگفت در **نفحات**
معلم بشر و عقل کل، حکیم امم
ز شحنگان به تو آرم پناه و شکوه کنم
به **ماهنامه‌ی حافظ** شها تو حافظ باش
اگر که حق ننویسم شها نه پور توام
سر من و دم شمشیرت ای ولی خدا
به بیست ماه نوشتم شها به **حافظ** خویش
کلیم وادی ایمن منم که می‌گویم
ز رازها که مسیحا ز روح قدس شنید
ز دردهای نهانی که شیر یزدانی
چو شیر غرم، بینم چو روبه‌هی به ریا
رسول گفتا «حب وطن ز ایمان است»
به **ماهنامه‌ی حافظ** نویسم از سر صدق
بگویم از تر و خشکت ز شرق و غرب جهان
ز رمز قصه‌ی سیمرغ و سیر سی‌مرغان
مرا نزیبید گفتن مگر به قوس نزول
شوم به پیری رسوا مگر ز عشق علی
به تاء تمت عشق تو ختم شد سخنم
ثواب شعر «امین» می‌رسد به «ابن امین»